

دل سگ

نویسنده: میخائیل بولگاکف

مترجم: مهدی غبرایی



کتابسرای تندیس

سرشناسه: بولگاکف، میخائیل آفاناسیویچ، Bulgakov, Mikhail Afanas'evich ۱۸۹۱ - ۱۹۴۰ م.
عنوان و نام پدیدآور: دل سگ / نویسنده میخائیل بولگاکف؛ مترجم مهدی غبرایی.
مشخصات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهری: ۱۷۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۷۵۷-۱۸-۰

یادداشت: عنوان اصلی: Sobach Serdtse = Heart of a dog.

موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: غبرایی، مهدی، ۱۳۲۴ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۸۰ ۵۵۸ ب/ PG۳۴۵۲

رده بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۹۹۳۰-۸۰ م

اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل



دل سگ

نویسنده: میخائیل بولگاکف

مترجم: مهدی غبرایی

چاپ هفدهم: بهار ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۷۵۷-۱۸-۰

قیمت: ۱۷۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی‌زاد، پلاک ۱۰ واحد ۲
کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷
تلفن: ۲۱۸۸۹۱۳۸۷۹ - ۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷
www.tandispub.com

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مولفان و مصنفان ایران قرار دارد.

دباجه

تاریخ پای دست‌نوشته دل‌سگ معلوم می‌کند که بولگاکف آن را بین ژانویه و مارس ۱۹۲۵ نوشته است. وی در این ایام از راه روزنامه‌نگاری آزاد، روزگار می‌گذراند و برای طیفی وسیع از روزنامه‌ها و مجلات، از *پراودا*ی چاپ پتروگراد گرفته تا روزنامه‌های پزشکی و اتحادیه‌های کارگری عمدتاً مقاله و داستان‌های طنزآمیز می‌نوشت. برای نویسنده‌ای چون او، مانند ابتدای کار مارک‌توین و رودیارد کیپلینگ، این دوره کارآموزی سختی بود. این کار مانند دو نویسنده دیگر برای بولگاکف نیز استادی مسلمی در نوشتن داستان کوتاه و بلند فراهم آورد؛ بسیاری از سردبیران برای افزایش تیراژ و علاقه‌مند کردن خواننده به خرید شماره‌های پی‌درپی، از داستان‌های پاورقی استقبال می‌کردند؛ اما بولگاکف به ارزش آموزشی آن توجهی نداشت. برای او این کار ملال‌آوری بود که باید به آن تن درمی‌داد تا کرایه‌خانه را بپردازد، کاری که از آن بیزار بود. از سروکله زدن با سردبیرها و «تلطیف» نوشته‌هایش در برابر دستگاه سانسور بدش می‌آمد، از اجبار سفارشی نوشتن بدش می‌آمد و از جامه دوختن به قامت طیف گوناگون خوانندگانی که

بیشترشان آنچه را که او دلش می‌خواست بنویسد نمی‌خواندند، بدش می‌آمد.

هدف اصلی‌اش گریز از زندگی قلم به مزدی و بدل شدن به نویسنده‌ای «واقعی» بود. بولگاکف که روزها روزنامه‌نگار بود، رُمانی به نام «در پرتو مهتاب» نوشته بود. این رُمان بر مبنای تجربیات شخصی‌اش که در زمان جنگ داخلی در کی‌یف طبابت می‌کرد، نوشته شده و *گارد سفید* نام گرفته بود. پس از این در و آن در زدن‌های بسیار سرانجام ماهنامه‌ای ادبی به نام *روسیه* آن را پذیرفت و دوسوم رُمان در شماره‌های آوریل و مه ۱۹۲۵ آن منتشر شد؛ اما پیش از آنکه قسمت آخر رُمان در *روسیه* چاپ شود، ماهنامه تعطیل شد و رُمان کامل تا ۱۹۶۵ در اتحاد شوروی به چاپ نرسید. با این همه همان دو قسمت چشم پاول الکساندروویچ مارکُف را گرفت، او که سردبیر ادبی تئاتر هنری مسکو بود، در پی آن دسته از آثار ادبی ماضی می‌گشت که برای نمایشنامه شدن مناسب باشند. بولگاکف به یاری مارکُف *گارد سفید* را به نمایشنامه تبدیل کرد. این نمایشنامه با عنوان *تازه‌ی روزگار خانواده توربین* در ۱۹۲۶ در تئاتر هنری مسکو اجرا و با موفقیت عظیمی روبرو شد و اعتبار فراوانی برای بولگاکف به بار آورد و سال‌های سال جزو نمایشنامه‌های محبوب بود.

از آن پس تا مرگ زودرسش در ۱۹۴۰، به سن چهل و هشت سالگی، بولگاکف به کار در تئاتر ادامه داد. هر چند سانسور نگذاشت بسیاری از نمایشنامه‌های بولگاکف در زمان حیاتش به صحنه بروند و به رغم موانع و ناهمسازی با تهیه‌کنندگان، او درام‌نویس پر استعداد و پرکاری بود که سرانجام تئاتر شوروی حقش را ادا کرد.

به علت اینکه اولین رُمان و بسیاری از داستان‌های کوتاه

خیال‌پردازانه و هجوآمیز بولگاکف در زمان حیاتش تجدید چاپ نشد تا این اواخر غالباً او را نمایشنامه‌نویس می‌دانستند؛ اما در چند سال اخیر یک مجمع ادبی شوروی بر روی دست‌نوشته‌های منتشر نشده‌اش کار می‌کند. کار این مجمع تاکنون به چاپ دو رمان، یک زندگینامه درباره‌ی مولیر و رشته‌ای طرح‌های جذاب بر پایه‌ی کار بولگاکف در مقام پزشک روستا انجامیده است. یکی از این دو رمان «ضرب شست» خارق‌العاده‌ای است به نام *مرشد و مارگریتا*، کاری غنی و بسیار پیچیده، که بولگاکف در آن نظریه‌پردازی عمیق فلسفی را با خیال‌پردازی و هجو گزنده درهم می‌آمیزد.

این رمان عظیم، که نوشتنش ده سال طول کشید (۳۹-۱۹۲۹) از رشته‌ای طرح‌های هجوآمیز شروع می‌شود، «ژانر» روسی محبوبی که شاید مشهورترین استادانش ایلف و پتروف، نویسندگان مشترک *دوازده صندلی* و *موسالهی طلایی کوچک* بودند. جالب است بدانیم که بولگاکف در دوره‌ی کار روزنامه‌نگاری با ایلف و پتروف همکاری داشت. هر چه باشد، او در نیمه‌ی سال‌های بیست، شماری داستان بلند منتشر کرده بود. اغلب این داستان‌ها از سرشت غیرعادی آزاردهنده‌ای برخوردار بودند که اشاره‌هایی از دخالت نیروهای خبیث فوق طبیعی در امور آشفته‌ی انسان امروز را در برداشتند. روش او در این داستان‌ها که بعدها آن را *در مرشد و مارگریتا* بسط و گسترش داد، «رنالیسم خیال‌پردازانه» بود. در این روش عقایدی که به طرزی تکان‌دهنده غریب و بی‌تناسب است در قالب روایتی بی‌پیرایه و ناتورالیسمی خالی از احساس جلوه‌گر می‌شود، روشی که به طرزی درخشان تبیین شکل و محتوا را پررنگ‌تر می‌نمایاند. دل سگ یکی از بهترین مثال‌های این شگرد است. هر چند کاری است که در آغاز راه انجام داده، اما مانند همه‌ی کارهای متأخر بولگاکف پخته،

صیقل خورده و طعنه آمیز است...

دل سگ را نیز مانند همه‌ی آثار برجسته‌ی هجوآمیز می‌توان به شیوه‌های گوناگون خواند و لذت برد: از یک جنبه داستان مضحکی است از بطالت محض؛ همچنین مشقات، کمبودها و ناهنجاری‌های زندگی مسکو در دهه‌ی بیست را دست می‌اندازد، اما معنایی ژرف‌تر از این دارد. تمثیل بُرنده‌ای است درباره انقلاب روسیه. «سگ» این داستان همان مردم روسیه است که قرن‌ها تحت ستم و خشونت بوده و در واقع به جای آدمیزاد با او چون جانوران رفتار شده است. جراح عجیب، متخصص بازگرداندن جوانی: *rejuvenation* (بخوانید انقلاب: *revolution*) تجسم حزب کمونیست - یا شاید خود لنین - است و عمل پیوند دشواری که برای تبدیل سگ به موجودی شبیه انسان انجام می‌دهد، خود انقلاب است. در جریان داستان جانور خوبی درمان ناپذیر موجودی که این فرانکشتاین مدرن آفریده، چنان عرصه را بر او تنگ می‌کند که راه روند معکوس را در پیش می‌گیرد و این «انسان نوین» را باز به سگ بدل می‌سازد. بولگاکف با این پایان‌بندی تلویحاً می‌گوید دوست دارد تجربه تلخ انقلاب از بین برود؛ بدبختانه انقلابیون موفق، حتی وقتی به اشتباه خود پی می‌برند، نمی‌توانند برخلاف کاری که هنرمند با چرخش قلمی با آفریده‌ی خیال خود می‌کند، روند تاریخ را برگردانند. پیام تلخ کتاب این است که روشنفکر روسی که مبنای انقلاب را گذاشت، محکوم به زندگی - و سرانجام تن دادن به حکومت - نژادی از شبه انسان‌های خام طبع و بی‌ثبات و بالقوه وحشی است، که خود ایجادش کرده است. بولگاکف این انقلاب را کوشش در بیراهه‌ی شیعی می‌داندست که می‌خواهد کار محالی - یعنی تغییر سرشت آدمیزاد - را به انجام برساند. او هشدار می‌دهد که سرشت آدمیزاد با توحش عجین است و «انسان شوروی»

میخائیل بولگاکف / ۹

کمی بیش از ابله‌ی است که به او قبولانده‌اند ذروه آفرینش است. نتیجه‌ی تفویض قدرت به چنین انسان‌هایی فاجعه‌بار خواهد بود؛ در واقع ده سال بعد ترور استالینی دقیقاً با همین نوع کودن‌های سنگدل و وحشی اجرا شد که بولگاکف آن را در این داستان رعب‌آور پیامبرگونه هجو می‌کند.

مایکل گلنی

آوریل ۱۹۶۸

www.ketab.ir